



## تجلی عشق در شعر حکیم نزاری قهستانی

محمد بهنام فر<sup>۱</sup>

حمیده جلیلی<sup>۲</sup>

### چکیده

در شعر فارسی وسیع ترین افق معنوی و عاطفی، افق شعرهای غنایی است و غزل فارسی که یکی از غنی ترین قالب های شعر است نمونه کاملی است که می توان همه مفاهیم غنایی شعر را به خوبی در آن دید. از آنجا که قالب اصلی شعر نزاری، غزل غنایی است و عشق از اصلی ترین موضوعات شعر غنایی و جان مایه ی شعر و ادب فارسی به شمار می آید، این مقاله برآن است که چگونگی تجلی عشق را به عنوان پر بسامد ترین نوع شعر غنایی در شعر حکیم نزاری ذیل عناوین: انواع عشق، ستایش عشق، توصیف معشوق، صفات عاشق حقیقی، عوارض عشق و عاشقی (وصل و فراق و هجران) و تقابل عقل و عشق به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار دهد.

**کلید واژه:** شعر غنایی، شعر حکیم نزاری قهستانی، غزل، عشق.

### مقدمه

«غنا» در لغت به معنی سرود، نغمه و آوازخوش طرب انگیز است و شعر غنایی به شعری گفته می شود که گزارشگر عواطف و احساسات شخصی شاعر باشد. " شعر غنایی در اصل شعری است که احساسات و عواطف شخصی را مطرح می کند. این گونه اشعار در یونان باستان همراه سازی به نام لیر خوانده می شد؛ از این رو در زبان های فرنگی به اشعار غنایی، "لیریک" می گویند. لیریک را در عصر ما شاید به پیروی از عرب ها که به شعر عاشقانه و عاطفی «اشعار الغنایی» می گویند، به غنایی ترجمه کرده اند و به دو معنی اشعار عاشقانه و بزمی به کار می برند " (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۱۹) دهخدا نیز با تأیید این مطلب، دامنه شعر غنایی را بسیار گسترده می داند: "شعر غنایی

<sup>۱</sup> . دانشیار دانشگاه بیرجند

<sup>۲</sup> . دانشجو دکترای زبان و ادبیات فارسی



یا موسیقی: شعری است که حاکی از عواطف و احساسات روحی باشد؛ فخر، حماسه، حکمت و تعلیم، مدح و هجا، رثا، تشبیب، وصف مناظر و نظایر آنها همگی در این قسم داخل هستند." (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۶۸۲۰). " به بیان دیگر نوع غنایی، آن نوع ادبی است که در آن نخستین هدف شاعر، گزارش عواطف درونی با بیانی زیبا می باشد. دایره‌ی این عواطف، بسیار گسترده و در عین حال متنوع است؛ از احساسات عاشقانه و تغزل گرفته تا عواطف طرب انگیز، تمسخرآمیز، دردآلود و حزن انگیز و همه‌ی عواطف فردی و اجتماعی دیگر." (زرقانی، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۱) لازم به ذکر است که ذیل عنوان تجلی عشق در شعر حکیم نزاری، به این شیوه و با این نوع نگاه و تقسیم بندی کاری انجام نشده، اما در بین منابع مورد بررسی، بایوردی در کتاب «زندگی و آثار نزاری» اشاره‌ای به جلوه‌های غنایی در غزل‌های نزاری کرده و ویژگی‌های صنعت شعری وی را بیان نموده است.

### پیشینه‌ی شعر غنایی

شعر غناییاز جمله کهن ترین نوع اشعار فارسی می باشد زیرا بیانگر احساسات و عواطف درونی انسان است. "در قلمرو هنر شعر، نوع غنایی، کهن ترین شکل آن است که به وسیله‌ی شاعر صاحب دلی سروده شده و بی گمان اولین بشری که بر سطح‌کره‌ی زمین شعر گفته، به زبان دل سخن گفته و احساسات و تراوش روح خود را بیان کرده است؛ چنین شعری بی شک از نوع غنایی بوده است." (رزمجو، ۱۳۸۲: ۸۴)

اشعار عاشقانه در ادب فارسی از اواسط قرن سوم \_ یعنی از نخستین روزگار پیدایش شعر دری آغاز می‌شود. از آن عهد است که شاعران به سرودن نوع خاصی از شعر به نام غزل یا تغزلات دل پسند در تشبیب قصاید می پردازند؛ همین تشبیب در اشعار است که اندک اندک، رنگ تغزلی می‌گیرد و به صورت غزل، نوع و قالبی خاص از هنر شعری را به وجود می‌آورد. نخستین غزل‌های دلنشین پارسی از آن رودکی سمرقندی است.



در نیمه‌ی اول قرن پنجم، غزل و تغزل در شعر فرّخی سیستانی، به کمال می‌رسد. در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، در دیوان‌های شاعرانی چون: سنایی و امیر معزی به غزل‌های فراوانی برمی‌خوریم و این نشان می‌دهد که غزل به تدریج به عنوان نوع خاصی از شعر، وسیله‌ای می‌شود برای بیان عواطف و احساسات شخصی شاعران.

همچنین از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به بعد، به تدریج عدّه‌ای از صوفیه غزل‌های عارفانه را به وجود آوردند. از کسانی که در این زمینه توانست موفقیت شایانی کسب کند، سنایی غزنوی است که بعد از او سرودن غزل‌های عرفانی بسیار متداول شد و در اوایل قرن هفتم، فریدالدین عطار، آن‌ها را تکامل بخشید و پس از او، جلال‌الدین مولوی و فخرالدین عراقی، غزل‌های عارفانه را به اوج رساندند. غزل‌های عاشقانه نیز در قرن هفتم به وسیله‌ی سعدی شیرازی و پس از او حافظ، به حدّ اعلای کمال می‌رسد. (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۲۵، با تلخیص)

### گستره‌ی معانی شعر غنایی

در شعر فارسی وسیع‌ترین افق معنوی و عاطفی، افق شعرهای غنایی است. موضوعاتی که در ادب فارسی، حوزه‌ی شعر غنایی را تشکیل می‌دهد تقریباً تمام موضوعات رایج است بجز حماسه و شعر تعلیمی و در یک نگاه اجمالی؛ شعرهای عاشقانه، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت، همگی مصادیقی از شعر غنایی به شمار می‌روند.

بارزترین نوع شعر غنایی در ادبیات فارسی، غزل است که خود به دو نوع عاشقانه و عارفانه تقسیم می‌شود.

"بجز برخی از آثار غنایی که جنبه‌ی شخصی محض دارد، اصولاً شعر غنایی شعری است کاملاً اجتماعی و مقصود از شعر غنایی، سخن گفتن از احساس شخصی است به شرط این که از دو کلمه‌ی «احساس» و «شخصی» وسیع‌ترین مفاهیم آنان را در نظر بگیریم، یعنی تمام انواع احساسات از نرم‌ترین تا خشن‌ترین آن‌ها را با همه‌ی واقعیاتی که وجود دارد؛ احساس شخص بدان معنی که از روح و احساس شاعر مایه گرفته باشد و به اعتبار این که شاعر فردی است از اجتماع لذا روح او نیز



در بسیاری از مسائل با تمام جامعه پیوند دارد و زبانش گویای غم‌ها و شادی‌هایی است میان وی و افراد اجتماعش مشترک. " (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۴: ۱۱۲)

### درباره ی حکیم نزاری

ذبیح الله صفا در خصوص نام و تاریخ ولادت حکیم نزاری چنین می نویسد: "حکیم سعدالدین بن الشمس الدین بن محمد نزاری بیرجندی قهستانی، از شاعران معروف قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. ولادت نزاری در اواسط قرن هفتم و نزدیک به سال ۶۵۰ هجری اتفاق افتاد." (صفا، ۱۳۶۶، ج ۳/ب ۲: ۷۳۷ - ۷۳۱)

### محل ولادت و ویژگی های ظاهری

" او در بیرجند (شهری در قهستان) به دنیا آمده است. پدر نزاری، شمس الدین محمد از تبار مالکان قدیمی ولایتی دست قهستان بود. درباره ی دوران کودکی و نوجوانی نزاری اطلاعات بسیار اندکی در دست است. در بخشی از اشعار وی، مشخصات بارز نزاری بدین صورت آمده که وی فردی سیاه چشم، لاغر اندام بوده، به گونه ای استثنایی سالم و تندرست همراه با اندیشه ی فعال، نگاه تیز و بیان صریح و برنده. قریحه ی شاعری نزاری در دوران کودکی ظاهر گردید و هنوز پدرش در قید حیات بود که استعداد او به ثبوت رسید." (بای بوردی، ۱۳۷۰: ۴۶ - ۴۵).

### سفرها، ازدواج و فرزندان نزاری

" شاعر در جوانی، ادبیات و علوم متداول زمان را در قهستان فرا گرفت و درعین حال، ایام جوانی را به شادی و نشاط گذرانید و این شیوه ی زندگی را جز در ایامی معدود، همواره ادامه داد. نزاری از عهد شباب به خدمات دیوانی پرداخت و همراه یکی از عمال دیوان از شهر تون به سمت اصفهان روانه شد و از آن جا به تبریز رفت و به رکاب شمس الدین، صاحب دیوان جوینی، پیوست و او را چندین بار مدح گفت و در رکاب او از تبریز به اران گرجستان، ارمنستان، باکو و از آن جا به اردبیل و ابهر رفتو در پایان سفری دو ساله به قهستان بازگشت و در آن جا ساکن و متأهل شد، حاصل این تأهل، ۳ پسر بود به نام‌های: نصرت، شهنشاه و محمد، اما بعد از مدتی شاعر از دیوان،



طرد و اموالش مصادره شد و باقی عمر را در انزوا گذراند و به دهقانی روی آورد. " (صفا، ۱۳۶۶، همان: ۷۳۹ - ۷۳۷)

### ممدوحان نزاری

" نزاری علاوه بر شمس الدین محمد، بعضی از رجال سیستان و خراسان، به ویژه سلاطین کرت را نیز در اشعار خود ستوده است. " (همان)

### مذهب نزاری

" نزاری هنوز جوان بود که قدم در راه اسماعیلیان نهاد. نخستین مربی اسماعیلی نزاری کسی جز پدرش نبود؛ مردی مومن، معتقد، باسواد که در مجمع اسماعیلیان اثر نسبتاً مهمی داشته است. " (بای بوردی، ۱۳۷۰: ۴۹-۴۶) و اما در خصوص آثار نزاری باید گفت: کلیات دیوان نزاری مشتمل است بر قصاید، غزلها، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات و مثنوی‌های دستورنامه، ادب نامه، سفرنامه، ازهر و مزهر، مثنوی مناظره‌ی روز و شب و مکاتبات منظوم.

### جایگاه نزاری در شعر و شاعری

ذبیح الله صفا در این باره چنین می گوید: "مقام و مرتبه ی نزاری در شاعری متوسط است؛ در آثارش همچنان که اشعار برجسته و متعالی، اشعار ضعیف تر هم دیده می شود، شاید علت این امر، اصرار نزاری به ساخت اشعار ساده و روان باشد که گاه مبالغه در این زمینه به سست کردن ابیات می انجامیده است. اما نزاری که شاعر آن را به عنوان تخلص در شعرش به کار برده، در حقیقت عنوان خانوادگی اوست. " (صفا، ۱۳۶۶، همان: ۷۴۰ - ۷۳۹)

### وفات نزاری

اصحاب تذکره وفات او را به سال ۷۲۰ و ۷۲۱ ضبط کرده اند؛ شاعر در شهر بیرجند به خاک سپرده شده است.

### تجلی عشق در شعر نزاری

در شعر فارسی، ادب غنایی به صورت داستان، مرثیه، مناجات، بث الشکوی و گلایه و تغزل در قالب‌های: غزل، مثنوی، رباعی و حتی قصیده مطرح می شود. اما مهم ترین قالب آن، غزل است. قالب اصلی شعر نزاری، غزل غنایی است و شمار غزل‌های او در دیوان دو جلدی اش هزار و چهارصد و



هشتغزل با در نظر گرفتن این که عشق از اصلی ترین موضوعات شعر غنایی و جان مایه ی شعر و ادب فارسی به شمار می آید نزاری نیز به این مطلب توجه داشته و مضمون عشق در اشعار وی از جایگاه والا و بسامد بالایی برخوردار است، آن چنان که از مجموع غزلیات او (۱۴۰۸ غزل)، ۹۵۲ غزل یعنی ۶۷/۶۱ درصد با محوریت عشق می باشد و بقیه ی مضامین غنایی ۴۵۶ غزل یعنی ۳۲/۳۹ درصد غزل های او را در بر می گیرد.

می باشد که بای بوردی آن را با مجموعه غزل های سعدی، حافظ و سوزنی برابر می داند.

### انواع عشق

با کمی دقت و تأمل در دیوان حکیم نزاری در می یابیم که وی نه تنها به هر دو نوع عشق زمینی و عارفانه در اشعارش توجه داشته بلکه در بیشتر آنها تلفیقی از آن دو را به کار برده، عشق و معشوق زمینی را وسیله ای برای رسیدن به عشق عارفانه و معشوق ازلی و آسمانی قرار داده است: به عنوان مثال در غزلی با نام " غلام عشقم " ملامت در راه عشق را به جان می خرد، به غلامی عشق افتخار می کند و بلای عشق را بر زهد، صلاح و ورع ترجیح می دهد:

کشیدم از کس و ناکس بسی ملامت ها	گذشت بر سرم از دست دل قیامت ها
بر آستان وفا کرده ام اقامت ها	علم شدم به علامات عشق در عالم
زدل به رغبت خاطر کشم غرامت ها	محبت است و ارادت، نه جبر و نه تکلیف
بلای عشق به است از چنین سلامت ها ...	مرا به زهد و صلاح و ورع مکن دعوت

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج یک :

(۵۵۷)

و در غزلی دیگر به نام "کمال عشق"، سودای عشق در سر و سر مست از جام الست، کمال عشق را در ترک خود به عنوان حجاب راه رسیدن به معشوق ازلی می داند و همه ی موجودات عالم را مسخر فرمان عشق:

دلم به پیرانه سر گرفتار است      هنوز در سرم آشوب عشق بسیار است



می است در سرم از جام روزگار الست  
 که حاجتم نه به خم خانه نه به خمّار است  
 دلم گریخته در تار تار زلف کسی است  
 که رشک نافع مشک غزال تاتار  
 است

چه پادشاه چه گدا هر که را حیاتی است  
 شدم مسخر فرمان عشق، ناچار است  
 کمال عشق، برون رفتن از وجود خود است  
 نکو ز من بشو سرّ یا با یار است  
 تو چیستی همه او غیر او چه، هیچ دگر  
 حکایت است نه حقّا که محض اسرار است  
 ز هیچ، هیچ نیاید بلی همه اوست  
 به خویشان رفتن اقرار نیست انکار است.  
 (همان: ۷۶۵ و ۷۶۴)

به طور کلی غزلیات عاشقانه ی حکیم نزاری به پنج بخش عمده: ستایش عشق، توصیف معشوق، صفات عاشق حقیقی، وصل و هجران و فراق و تقابل عقل و عشق قابل تقسیم است.

### ستایش عشق

لازم به ذکر است که نزاری در تمام قالب‌ها، ناب ترین اشعارش را به ستایش عشق اختصاص داده است. از جمله در رباعی زیر بی قراری ناشی از عشق را بر هر قراری ترجیح داده و خماری ناشی از می عشقرا از نوعی دیگر دانسته و بین عشق و علمو قیل و قال مدرسه تفاوت قائل می شود:

در مذهب عاشقان قرار دگراست  
 در سر می عشق را خمّار دگر است  
 هر علم که در مدرسه حاصل کردیم  
 کاری دگرست و عشقکاری دگراست

(همان: ۲۰۲)

شاعر در رباعی دیگری با استفاده از آرایه ی تضاد و تلمیح خود را کافر عشق خوانده، همانند موری ضعیف در برابر سلیمان می داند و از چهره ی زرد و لباس پاره به عنوان نشانه های عاشق یاد می کند:

ما کافر عشقیم و مسلمان دگرست  
 ما مور ضعیفیم و سلیمان دگرست  
 از ما رخ زرد و جامه ی پاره طلب  
 بازارچه ی قصب فروشان دگرست



(همان)

نزاری در غزلی تحت عنوان «خورشید عشق» با تشبیه عشق به خورشید، آن را گرمابخش زندگی و مایه‌ی حیات معنوی انسان دانسته و در مطلع آن، هستی جهان را قائم به وجود خورشید عشق عنوان می‌کند و معتقد است اگر عشق نباشد، جهان نیز نابود خواهد شد:

جهان در سایه‌ی خورشید عشق است      نهان در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان / ۶۶۵)

در بیتی دیگر از همین غزل می‌گوید اگر جویای بهشت هستی؛ نشان آن را از عشق بگیر و به عبارتی دیگر؛ عشق تو را به بهشت رهنمون می‌شود زیرا پناهگاه آن است:

چو جنت را طلب کاری نشان خواه      جنان در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان)

در ابیات بعد با تلمیح به داستان اسکندر مقدونی و جستجوی چشمه‌ی آب حیوان (چشمه‌ی آب حیات)، توصیه می‌نماید که برای نیل به جاودانگی به دنبال یافتن چشمه‌ی آب حیوان در تاریکی‌ها نباشید، زیرا زندگی جاوید، همانا عاشقانه زیستن است:

مگویند آب حیوان در سیاهی است      از آن در سایه‌ی خورشید عشق است  
سکندر چشمه می‌جست و ندانست      که آن در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان)

در بیت دیگر از همین غزل، زبان را در کنار عشق، گویا و مؤثر می‌داند:

سخن روشن ز نور آفتاب است      زبان در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان)

" تأثیر عشق از نظر روحی در جهت عمران و آبادی روح است و از نظر روحی و فردی غالباً تکمیلی است زیرا تولید قوت و توانایی، رقت و صفا، توحّد و همّت می‌کند و ضعف و ناتوانی را از بین می‌برد. "(مطهری، بی تا، ۴۳)





از جمله محاسن عشق این است که به انسان قدرت مضاعف می بخشد و از یک فرد ضعیف و ناتوان، انسانی نیرومند و توانا می سازد. نزاری نیز بر این ویژگی و حسن عشق تاکید می کند:

گریز از آفتاب ناتوانی      توان در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان)

هم چنین نزاری در ابیات پایانی این غزل با بهره‌گیری از اصطلاحات نجومی و علم ستاره‌شناسی که قران سعدین (نزدیکی مشتری و زهره) را نشانه‌ی خوشبختی می‌داند؛ عشق را باعث نزدیکی ستارگان بخت و اقبال و عامل خوشبختی و مایه‌ی شهرت جهانی عشاق می‌خواند:

نزاری نیرین طالع را      قران در سایه‌ی خورشید عشق است  
اگر نامت چو شمس آفاق بگرفت      نشان در سایه‌ی خورشید عشق است

(همان)

در مطلع غزلی دیگر تحت عنوان «نور بی ظلمت»، عشق را فرمانده موجودات و عامل نظم کاینات می‌خواند و با استفاده از اصطلاحات شطرنج، هر آن چه را که به غیر عشق زنده است، مات می‌داند:

عشق فرمان ده موجودات است      هر چه نه زنده بد و شد مات است

(همان : ۶۲۷)

و از جمله او بر آن است که کرّ و فرّ ظاهری و تجملاتی را که به عشق می‌بندند، همه‌گزاره است و شأن عشق از آن خود نمایی‌ها بری می‌باشد. نزاری، عشق واقعی را نور محض، فراگیر و هدایت‌گر می‌داند که ظلمت به آن راهی ندارد:

طمطراقی که در او می‌بندند      آن نه عشق است همه طامات است  
عشق نه شین و نه عین است و نه قاف      عشق نوری است که بی ظلمات است

(همان)



در غزلی به همین نام، عشق پرستی را بهترین کار در جهان می داند و می گوید کسی که عاشق نیست، مثل این است که اصلاً جان ندارد:

خوش تر از عشق پرستی به جهان کاری نیست  
جان ندارد که دلش از پی دلداری  
نیست

(همان : ۸۹۷)

نزاری در غزلی دیگر با عنوان "بادبان عشق" با تلمیح به کشتی نوح و یادآوری ماجرای طوفان نوح و تشبیه عشق به بادبان، پدیده ی عشق را عامل نجات انسان از طوفان حوادث زندگی و رساندن او به ساحل نجات می داند:

کشتی بی نوح را تدبیر چه  
سر فرو دادن به گرداب مجاز  
دست در دامان نوح وقت زن  
بگذر از طوفان به کشتی نیاز  
هم چو لنگر تا به گردن در گلی  
بادبان عشق را کن سرفراز

(همان: ۱۲۴۲)

و سرانجام وی، در غزلی دیگر به نام "علم عشق" می گوید: عشق چون صاعقه ای است که آرام و قرار و هستی عاشق را به آتش می کشد:

صاعقه ی عشق درآمد بسوخت  
خواب من و خورد من و نوش من

(همان: ۲۵۶)

در وادی عشق است که هنرمندطالب همدلی است که شاید از جنبه ی هنری همزاد اوست و همین شاعر نمی تواند خود را خالی از احساس خودی بیابد. این همزاد را به نام عشق در خود می یابد تا به نوعی همزیستی آگاهانه و هنری دست یافته باشد.

باور آدمی وقتی به چنین قلّه ای از معرفت و بلاغت در عشق رسید داعیه ی زندگی برتری را به او نوید خواهد داد یا حداقل آن است که با جلوه های رنگارنگ عشق، خطی به یادگار بر سقف شکسته بسته ی عمر پایدار می نویسد تا با شعرش ابدی بماند. آری عشق دنیای زندگان است نه مردگان.



## توصیف معشوق

از جمله موضوعاتی که از دیرباز، بخش قابل توجهی از تغزل و غزلرا به خود اختصاص داده، وصف معشوق است و بیان زیبایی های وی؛ ۱- زلف و رو: نزاری هم در انبوه غزل های عاشقانه اش از جمله در غزل «هوای یار» زلف خوش بوی یار و خال چهره ی او را با استفاده از آرایه ی تشبیه و جناس به زیبایی توصیف می کند:

نسیم زلف تو تا در دماغ من بنشست      خیال خال تو تا پیش من عیان برخاست

(همان: ۶۵۰)

نزاری در ابیات آغازین یک غزل، زلف و روی معشوق را به شب و روز توصیف کرده است:

ما را به روی دوست شب تیره روشن است      خود زلف و روی او شب و روزی معین است  
در شب گر آفتاب نبینند پس چرا      بر روز روشنش شب تاری مبین است

(همان: ۷۰۹)

۲- چشم و ابرو: در مطلع غزل "تقدیر عشق"، ضمن توصیف چشم و ابروی یار، این دو را، عامل شیفتگی و گرفتاری عاشق می داند:

الغیث از جفت و طاق ابروانت      دین و دل شد در سر آن هردوانت

(همان: ۹۵۲)

و در ادامه، چشمان مست جادوگر معشوق را، عامل گرفتاری عاشق می داند و خلاصی از آن را غیرممکن:

آخر از چشمان مستت چند نالم      نیست ممکن مخلصم ز آن جادوانت

(همان)

۳- قد و قامت: در بیتی از غزل "صفت وصال" راست قامتی یار را به صنوبر تشبیه می کند و آن

را مورد رشک سرو می داند:



صنوبر قامتی کز رشک ساکش به گل درماند پا سرو چمن را

(همان : ۵۳۲)

در غزلی دیگر، قد و قامت معشوق را به قیامت و سر روان تشبیه می کند و زندگی بدون او را  
مایه ی ندامت می خواند:

ای قامت تو قیامت من	قدّ تو شکسته قامت من
با سرو روان قامت تو	ساکن نشود قیامت من
مشنو که ز قامت تو دیگر	ممکن شود استقامت من
معنیّ بلا، بلند بالاست	بالای تو و سلامت من
هر عمر که بی تو بگذرانم	هیئات زهی ندامت من

(همان، ج ۲ : ۹۹۶)

۴- لب و دهان و دندان : در ابیات ذیل، سخنان معشوق را شکر بار و دهانش را چون پسته می  
داند و می گوید: چون دهان به خنده باز کند، سفیدی دندان هایش، آبروی مروارید را می برد:  
جهانی در شکر گیرد هر آن گه که همچون پسته بگشاید دهن را  
چو بنماید سر دندان به خنده بریزد آبرو درّ عدن را

(همان : ۵۳۲)

در ابیات دیگر، لب معشوق را شیرین تر از آب حیات دانسته و دندان های چو مروارید او را،  
موجب رشک صدف:

به لب شیرین تر از آب حیات است	به غمزه آفت خلق جهان است
به رشک آمد صدف در قعر دریا	از آن دردانه ها کش در دهان است

(همان : ۶۹۴)

و بالأخره در بیت آتی، شیفتگی خود به لب و دندان معشوق را با استفاده از کنایه این چنین زیبا  
به تصویر می کشد:



بدان دو رشته ی لؤلؤ درون حقه ی لعل      چه گویمت که مرا بر لب ت چه دندان است.

(همان : ۶۹۹)

۵- خط و خال : از جمله زیبایی های معشوق که شعرا به بیان و توصیف آن پرداخته اند، خال معشوق است که نزاری نیز در اشعارش به آن توجه داشته است:

چو عکس لعل تو بر دیده بگذرد ما را      خیال خال تو در حالت آورد ما را

(همان : ۴۹۲)

نسیم زلف تو تا در دماغ من بنشست      خیال خال تو تا پیش من عیان برخاست

(همان : ۶۵۰)

و سرانجام در غزلی که رنگ عارفانه دارد به توصیف معشوق ازلی پرداخته و در مطلع آن، معشوق حقیقی را فراتر از زمین و آسمان می داند:

نه آن مرغی است معشوقم که در هر آشیان گنجد      کدامین آشیان کاندر زمین و آسمان گنجد  
نه در عقل و نظر آید، نه در جای و جهت باشد      نه دروهم و خیال افتد، نه در کون و مکان  
گنجد

(همان : ۹۹۲)

شاعر عارف به هر چه می‌نگرد جلوه ی معشوق را می‌بیند. شاعر از این منظر که به جهان می‌نگرد، خود را می‌بیند و معشوق را و دیگر هیچ؛ حقیقت آن است که شاعر در این تصویرنگری و این گونه از دیدار است که فنا شدن خود را در معشوق می‌بیند، فنایی که بقای جاوید او را به دنبال دارد.

### صفات عاشق حقیقی

نزاری در بخشی از غزل‌های عاشقانه‌اش به بیان صفات عاشقان حقیقی می‌پردازد و فدا کردن جان عزیز را در راه معشوق، شرط لازم عاشق شدن می‌داند: ۱- دوری از خود و خودپرستی: حکیم



در غزلی به نام "صفت عاشق"، نخستین و مهم ترین ویژگی عاشق را دوری از خود و فانی شدن در راه عشق و معشوق می داند:

نخست از خود تیراً کرده باشم  
چو اصل عشق ورزیدن، تیراست  
ز خود فانی شود تا هست گردد  
چو بی خود شد حجاب از راه برخاست

(همان: ۷۲۳)

عاشقان هرچه خودی باشد از آن برخیزند  
خودپرستی نکند عاشق معشوق پرست

(همان: ۷۹۴)

۲- گذشتن از جان (فنا شدن در راه معشوق): وی در غزلی با عنوان "موج عشق"، عشق را آتشی می داند که دل عاشق را به آتش کشیده، او را از سریر سلطنت به معراج دار رهنمون می شود:  
آتش عشق چو در سینه شرار اندازد  
مرد را از زیر تخت به دار اندازد

(همان: ۱۰۴۸)

و در بیتی دیگر آمادگی عاشق را برای جان دادن در راه معشوق چنین بیان می کند:

چو شمعی زنده دل تا خوش بسوزد  
ز بهر سر بریدن بر سر پاست.

(همان: ۷۲۳)

و سرانجام عاشق را کسی می داند که سر را نثار مقدم محبوب می کند:

عاشق آن است که گر بر سر کویش محبوب  
بگذرد در قدمش سر به نثار اندازد

(همان: ۱۰۴۹)

۳- صفا و صداقت: شاعر در ضمن غزل «عاشق سوخته خرمن»، همراهی، امنیت خاطر، آرامش، صفای دل و صداقت را از جمله ویژگی های عاشق حقیقی بر می شمرد:

یار آن است که با یار موافق باشد  
ایمن و ساکن و صافی دل و صادق باشد

(همان: ۱۰۷۴)



۴- یک جهتی، موافقت و همدلی با معشوق: یک جهتی و همدلی با معشوق را، از صفات عاشق نام برده، استقلال و جودی عاشق و شک و تردید را از نشانه های نفاق می‌داند و موافقت عاشق و معشوق را در هر وضع و مقامی لازم و ضروری می‌شمارد:

یک جهت باید و یک دل که بود صاحب وجد      دو سری و دودلی کار منافق باشد  
هر چه پیش آیدش از نیک و بد و خوف و رجا      یار آن است که با یار موافق باشد

(همان)

و چون سرانجام عشق، فنای در معشوق است، وی در بیتی با استفاده از آرایه های تلمیح و اشتقاق ضمن اشاره به داستان عارف نامی، منصور حلّاج، به عنوان یک عاشق حقیقی و پاک باز می‌گوید: عاشق واقعی کسی است که چون منصور، ابتدا دلش را از پلیدی های شرک پاک کند، در این صورت سرش چون تاجی زینت بخش دار عشق می‌شود:

اوّل محلولج وار پاک شد از خبث شرک      پس سر حلّاج شد تاج سردار عشق

(همان: ۱۳۵۲)

### عوارض عشق و عاشقی (وصال، فراق و هجران)

نزاری در بسیاری از غزلیاتش به بیان حالات و احساسات عاشقانه و عوارض مربوط به وصال و فراق و هجران، پرداخته است. دنیای عشق و عاشقی همراه سوختن و ساختن است؛ شاعر ضمن چنین تجربه‌ای از عشق و عاشقی در غزلی به نام «آتش هجران» با تشبیه هجران به آتش، خود را سوخته‌ی این آتش می‌داند و مایه‌ی عبرت همه‌ی عشاق:

که دیده‌ای که چو من در فراق یار بسوخت بسوخت آتش هجران مرا و زار بسوخت

مرا ببین و ز من اعتبار کن یارا      اگر کسی نشنیدی کز انتظار بسوخت

(همان: ۶۱۶ و ۶۱۵)

در بیتی دیگر با استفاده از آرایه‌ی تضاد، شب فراق را به درازا و هولناکی روز قیامت می‌داند:

بر من شب فراق چو روز قیامت است      در رستخیز عشق چه جای ملامت است

(همان: ۶۳۲)



در مطلع غزلی، فراق یار را برای عاشق بسیار سخت می داند:

فراق یار گرامی عظیم دشوار است      علی الخصوص کسی را که دل گرفتار است

(همان: ۷۶۷)

و در بیتی دیگر، وصل و هجران را نشانه بهشت و دوزخ می داند:

از بهشت و دوزخ ار خواهی نشانی ای پری      روزهای وصلت و شب های هجران من

است      (همان : ۷۱۸)

شاعر قیامت وعده داده شده را همان فراق یار می داند و تحمل آن را سخت دشوار:

قیامتی که بدان وعده می دهند الحق      فراق یار عزیز است و سخت دشوار است

(همان)

در مطلع غزلی دیگر، تنهایی را بلایی می داند مایه ی عذاب عاشق:

شب فراق که را طاقت شکیبایی است؟      عذاب مردم عاشق، بلای تنهایی است

(همان : ۹۰۴)

در جایی دیگر فراق را، مردم خوار دانسته که هیچ کس را یارای مقابله با او نیست:

درآمدیم زپا ای فراق مردم خوار      به پنجه ی تو که را بازوی توانایی است

(همان)

شاعر با تشبیه هجر به قلم، قرار و وصل به ساحل نجات، عاشق را در اعماق دریای هجر در

شرف غرق شدن می داند و می گوید: هیچ اثری از ساحل وعده و وصل دیده نمی شود:

میان فلزم هجرم غریق و نیست پدید      کنار وعده و پایان انتظار هنوز

(همان : ۱۲۵۱)

و در بیت ذیل می گوید: تحت هیچ شرایطی از وصل یار قطع امید نخواهد کرد:

به هیچ خوف و رجا منقطع نخواهد شد      امیدم از شرف وصل آن نگار هنوز

(همان)

شاعر فراق یار را به شب یلدا تشبیه می کند:





هم به صبر از شب یلدای فراق روزی      دل محنت کشم امید نجاتی دارد

(همان)

در جایی هم، غم هجران یار را سنگین تر از کوه الوند می داند و می گوید:

هزاران چشمه از چشمم روان است      که سنگین تر غمی دارم ز الوند

(همان : ۱۱۵۲)

یا به گونه ای دیگر، هجران یار را تلخ تر از حنظل می داند:

دهانی دارم از هجران به تلخی      چو حنظل از لبی شیرین تر از قند

(همان)

و سرانجام در بیتی از غزل «هجر تاکی صبر تا چند»، شاعر دلش را در سوگ وصال محبوب، همانند دل مادر در فراق فرزند می داند:

دلم چون است در سوگ وصال      چو مادر در فراق کشته فرزند

(همان)

بدین توصیف دل عاشق در وادی عشق، بی صبر و قرار است و دایم در حال خوف و رجا که لازمه ی آن غم است و رنج دوری و درد فراق. در شعر غنایی غم، هنر بزرگ شاعر است در نمودن آنچه به دل دارد و شاید نوعی پرخاش و اعتراض به آنچه نمی باید باشد و لکن هست و شاید که غم عشق، نوعی تقابل باشد بین روح و جسم که همراه با فطرت آدمی است؛ به نظر شاعر عارف، دنیا و هر چه در اوست، رنج آور می نماید؛ هم جسم مایه ی رنج است ولی آنچه پیوسته جسم از نوع ادراکات محسوب می شود. بدین ترتیب هستی در هر وضعی برای فرزانه ای حکیم چون حکیم نزاری همراه درد است و غم که عشق می تواند در این وادی فریادرسی به حساب آید.

لذا در بیتی دیگر از ادامه ی هجران به تنگ آمده و کاسه ی صبرش لبریز شده:

خدایا ناسپاسی نیست لیکن      ندانم هجر تا کی، صبر تا چند

(همان)

تقابل عقل و عشق



از جمله مباحث مهم مطرح شده در غزل های عارفانه، تقابل عقل و عشق است که همواره با تحقیر عقل و برتری بی جون و چرای عشق از طرف عرفا همراه می باشد. "اهل معرفت، کمال انسانی را تنها در عقل نمی دانند و می گویند: عقل، جزئی از وجود انسان است نه تمام ذات انسان. ذات و جوهر انسان، روح است و روح برگرفته از عالم عشق است. مکتب عشق اساساً مکتب عقل را تحقیر می کند." (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۰۷ و ۱۰۶). لذا عشق بیش از هر عامل دیگری در برابر عقل است و هر جا عشق وارد شود، عقل را از مسند حکومت عزل می کند. "در ادبیات عرفانی از عقل و عشق به عنوان دو رقیب یاد شده است و در این میدان رقابت، همواره عقل محکوم و مغلوب شناخته شده است." (مطهری، بی تا: ۵۳).

حکیم نزاری شاعری است بهره مند از جلوه های اصیل عارفانه، لذا در غزل های عرفانی خود به تقابل عقل و عشق پرداخته؛ از جمله در بخشی از یک ترجیع بند با عنوان "ای عقل"، عشق را مرکبی عنان گشاده می خواند که همه ی جهان در اختیار اوست و تحت اراده ی او:

عشق است عنان گشاده مطلق      بر بسته همه جهان به فتراک

(نزاری، ۱۳۷۱: ۲۲۰)

و یعقل را سرپوش و رازدار عشاق می داند و عشق را رسواگر و می گوید در این وادی، عقل، پرده پوشی می کند و عشق، پرده دری:

تو دامن ننگ و نام عشاق      می دوزی و او همی زند چاک

(همان)

و نیز عشق را برای عقل منزلی خطرناک می داند، لذا عقل را از مقابله ی با عشق، به شدت برحذر می دارد:

با عشق مقابله مکن بیش      پرهیز ز منزل خطرناک

(همان)



وی در جایی دیگر، عقل را حریف عشق نمی بیند از این روی به عقل توصیه می کند؛ بهتر است چست و چالاک از برابر عشق بگریزد و راه عافیت در پیش گیرد تا به عاقبت بد و ناشایستی گرفتار نشود:

ای عقل حریف او نه ای تو      به ز آن نبود که چست و چالاک  
بگریزی و عافیت گزینی      تا آن چه نبایدت نبینی

(همان: ۲۲۱ و ۲۲۰)

شاعر در جست و جوی خورشید عشق، دیده ی عشق را بینا و چشم عقل را معیوب می داند:  
به عشق پرتو خورشید عشق می جویم      و گرنه عقل چه بیند به دیده ی معیوب

(همان : ۵۹۲)

و در موردی دیگر، مرغ عقل را در دام عشق گرفتار می بیند و معتقد است، راه عشق را با پای عقل نمی توان پیمود:

ره عاشقان سپردن نه به پای عقل عام است      همه عاقلان چو مرغ اند و طریق عشق دام  
است

(همان: ۶۷۴)

نزاری در مطلع یک غزل عاشقانه و عارفانه، عقل و عشق را ضد هم و غیر قابل پیوند می داند:  
عقل اگر گوید به وصل عشق حاجت مند نیست      راست میگوید که ضدان رابه هم پیوند  
نیست

(همان: ۸۷۳)

و در بیتی دیگر، حکمرانی و فرماندهی عشق را یادآور می شود و کرّ و فرّ و شکوه و جلال عقل را موقّتی و گذرا میداند:

امر و نهی عشق جاوید است در مُلک وجود      طمطراق عقل حالا بیش روزی چند  
نیست



(همان)

وی در جایی دیگر می‌گوید: کسی که در پناه و زیر سایه‌ی عشق است، نیازی به عقل ندارد:  
 چه کار با نظر آفتاب عقل آن را      که مرغ عشق در آرد به زیر ظلّ جناح

(همان : ۹۶۲)

نزاری در بیتی از غزل «مقامات عشق»، عقل را جزئی نگر می‌داند که قادر به تجزیه و تحلیل کمالات عشق نیست:

عقل تو جزوی بگشت لاف مزین بیش از این      حل نکند عقل تو جزو کمالات عشق

(همان : ۱۳۵۰)

و هم او در بیتی دیگر، یاوه‌گویی‌های عقل را، وسوسه‌آمیز و قاصد عشق را چون برق جهان سوز می‌داند:

وسوسه‌آمیز کیست طالب طامات عقل      برق جهان سوز چیست پیک مهمات عشق

(همان)

نزاری، آفاق عشق را عالم گیر می‌داند که وهم و گمان کسی هم قادر به توصیف گستره‌ی آن نیست:

شش جهت شرف و غرب یک جهت عشق نیست      و هم کسی چون رسد وصف مسافات  
 عشق

(همان)

در بیتی از غزل «زمستان عشق» شاعر معتقد است به وسیله‌ی عقل، نمی‌توان کسی را از دام عشق نجات داد:

کسی را به دست عقل میسر نمی‌شود      پای دل ضعیف گشادن ز دام عشق

(همان : ۱۳۴۵)

شاعر می‌گوید: هیچ عاقلی علی‌رغم تلاش بسیار، قادر به درک اسرار عشق نیست:



صاحب خرد بسا که جگر خورد و در نیافت  
چون و چرا و کو و کجا و کدام عشق  
(همان)

او عشق را، استادی کامل عیار می‌داند و علم و عقل را با همه ی کمالاتش در مقایسه‌ی با عشق،  
ناقص می‌بیند:

استاد کاملان همه عشق است و علم و عقل  
هستند در تمامی خود ناتمام عشق  
(همان)

در بیتی از غزل "ناج سردار عشق"، ضمن تشبیه عقل به بیابان، آن را عامل گمراهی می‌داند:  
بیش نیارد برون سر ز بیابان عقل  
هر که در این ره فتاد دور زهنجار عشق  
(همان : ۱۳۵۳)

و در بیتی از غزل "محک عشق"، با استفاده از آرایه های اسلوب معادله و تمثیل، به زیبایی هر  
چه تمام تر، عجز عقل را در جایگزینی عشق یادآور می‌شود:  
به عقل اگر چه شریف است عشق نتوان باخت  
به نرد بان نتوان بر سماک شد زسماک  
(همان : ۱۳۶۵)

و سر انجام در بیت‌دیگر، در این خصوص می‌گوید: هم چنانکه با وصال دوست، نیازی به حور و  
ملک نیست، با حضور عشق، جایی برای عقل و خرد باقی نمی‌ماند:  
چو درد عشق بجنبد کدام عقل و خرد  
چو وصل دوست برآید کدام حور و ملک  
(همان)

### نتیجه گیری

شعر غنایی دامنه ای بس گسترده دارد: از نظر قالب، معمولاً در سه شکل بلند (قصیده و مثنوی)،  
متوسط (غزل و قطعه) و کوتاه (رباعی و دوبیتی) سروده می‌شود که مناسب ترین آن، غزل است و  
از نظر محتوا شامل: ستایش عشق، باده، توصیف بهار و سایر زیبایی‌های طبیعت، مدح، مرثیه،  
مناجات، اغتنام فرصت، بث الشکوی (شکایت) و غزل‌های عرفانی می‌باشد. نتایج حاصله بیانگر آن  
است که حکیم نزاری در همه‌ی این انواع شعر غنایی، طبع آزمایی کرده و در بین موضوعات یاد



شده، عشق و شور و شیدایی، بیشترین بسامد و جایگاه نخستین را دارد. نزاری در باب ستایش عشق و در غزل‌های متعدّد، با استفاده از آرایه‌ی تشبیه، با تعبیری بسیار زیبا و به یادماندنی، عشق را ستوده و از آن با عناوینی چون: خورشید عشق، دارالشّقای عشق، معلّم عشق، معلّم عشق، کمند عشق، بحر عشق، بادبان عشق، محراب عشق، معراج عشق و کعبه‌ی اسرار عشق و ... یاد کرده است؛ نیز وی در ذکر صفات معشوق، از زلف و رو، چشم و ابرو، قد و قامت و خطّ و خال معشوق زمینی، سخن گفته است و هم به توصیف معشوق ازلی پرداخته و او را ماورای وهم و خیال و کون و مکان دانسته است و همدلی، یک جهتی، صفا و صداقت را از جمله صفات عاشق حقیقی دانسته و اولین قدم برای عاشق شدن را بریدن از انواع تعلّقات می داند و با تلمیح به داستان به دار عشق آویخته شدن عارف نامی منصور حلّاج، مهم ترین و برجسته ترین ویژگی‌ی عاشق حقیقی را، جان باختن در راه معشوق بیان می‌کند و در ادامه میطالب، سختی‌های فراق و هجران را با تعبیری چون: قلمز هجر، آتش هجران، فراق مردم‌خوار و با تشبیه به قیامت و شب یلدا و سنگینی غم آن به کوه الوند و تلخی آن به حنظل، با زیبایی هر چه تمام تر به تصویر می‌کشد و با بهره گیری از آرایه‌های ادبی مختلف، وصال را دوی درد فراق می‌داند و به طورکلی در غزلیات حکیم نیز همواره عشق، میدان‌داری می‌کند، عشقی که فرمان ده همه‌ی کاینات است و عقل، با همه‌ی آنچه در اوست، در مقایسه‌ی با عشق، ناقص است و ناتمام.

تجلی عشق در شعر عرفانی و غزلیات نزاری، نمودار دنیای کمال‌یافته‌ای است که با نوعی گستره‌ی خیال همراه است و بدین جهت است که ما می‌گوییم دنیای هنر شعری از طبیعت واقعی ملموس به دور است. زبان غزل عاشقانه‌ی نزاری و محتوای آن، خواهان معشوقی است که رنگ و بوی این جهانی ندارد، بلکه چیزی است در حدّ بود و نبود، غریب و به دورافتاده از دنیای موجود. زبان غزل هم گویای حال انسان شیفته و فریفته‌ای است که در به در دنبال معشوقی است والاتر از آنچه دروهم و گمان می‌آید، مفاهیم چنین معشوقی مصداق بیرونی ندارد؛



در طی چنین سودا و سودی است که آدم عاشق به آنچه نیست و وجود ندارد، تکیه می‌کند و دل را از این اسرار مبهم پیچیده در آتش التهاب درونی می‌سوزاند تا شعر شاعر در لباس شور و شیدایی سروده شود و خود از میان دنیای موجود برخیزد.

غزل عارفانه ی نزاری غزلی است نتیجه‌ی احساس او که همراه با لحظات تنهایی و شاید انزوای او می‌باشد. به همین سبب است که برخی از اهل هنر برآنند که چند قطره مرکب از نوک خامه شان کافی است تا دنیای مطلوب آن‌ها را به آن‌ها بنمایاند. شاعری که چون حافظ، این قدر می‌داند که از شعر ترش خون می‌چکد. حتماً شعرش به این بلاغت کامل رسیده که حکایت روح را بازگو کند و شاید عشق و سودازدگی حکایتی دارد اسطوره‌ای بازمانده از دوره‌های بسیار کهن، آن‌جا که عشق عامل آفرینندگی بوده و تجلی عشق موجب آفرینش همه چیزش بود؛ ذات هنر، به ویژه هنر شعر و شاید موسیقی، خود را وابسته به چنان عالمی می‌داند، مثل مدینه ی فاضله که در آن جا بهشت موعود چهره ی خویش را به بهترین صورتی می‌نماید و شاعر با دمیدن در دم اسرافیلی وارش، لحظه‌ای را زنده می‌کند که رو به سوی جاودانگی و ابدیت دارد.

بی‌عشق هرگز نمی‌توان احساس هستی کرد. اگر در این دنیا بی‌عشق باشی، مثل این است که نیمه ای از تو وجود دارد و نیمه دیگر گم است. فریاد و شور و شعر هنرمند غزل گو ناظر به همین معنی است، معنایی که هست اما گویی ما هرگز آن را نیافته‌ایم و نخواهیم یافت.

## منابع و مأخذ

بای بوردی، چنگیز غلام علی، (۱۳۷۰)، "زندگی و آثار نزاری"، ترجمه مهناز صدری، تهران: انتشارات علمی.

جعفری پارسا، عبدالعظیم، (۱۳۸۹)، "فرهنگ واژگان ادبی انگلیسی به فارسی"، تهران: رهنما، چاپ اول.

حسینی، صالح، (۱۳۸۰)، "فرهنگ برابره‌های ادبی"، تهران: نیلوفر، چاپ اول.

داد، سیما، (۱۳۷۸)، "فرهنگ اصطلاحات ادبی"، تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم.



- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، "لغت نامه"، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ج ۱۱.
- رزمجو، حسین، (۱۳۸۲)، "انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی"، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- زرقانی، سیدمهدی، (۱۳۸۸)، "طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک"، فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های ادبی، سال ششم، شماره‌ی ۲۴، (از ص ۸۱ تا ص ۱۰۶).
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳)، "شعر بی دروغ، شعر بی نقاب"، بی جا: انتشارات جاویدان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۵۴)، "انواع ادبی و شعر فارسی"، مجله‌ی خرد و کوشش، شیراز: دانشگاه شیراز، دفتر دوم و سوم.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۴)، "انواع ادبی"، تهران: انتشارات فردوس.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۶)، "تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۲"، تهران: انتشارات فردوس.
- فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۹۱)، "آیین نگارش مقاله‌ی پژوهشی"، تهران: انتشارات علمی، چا
- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰)، "انسان کامل"، تهران: انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، "جاذبه و دافعه‌ی امام علی (ع)"، تهران: انتشارات صدرا.
- نزاری قهستانی، سعدالدین، (۱۳۷۱)، "دیوان شعر"، تهران: انتشارات علمی.